

این او را بدست مبارک خود گیرد بعد از آن تمامی این بسیار از آدم تا عبسی بن مریم باشد  
 صدیقان و شهدا و صالحان و کافه اهل عرفان در حوالی آن لوا جمع کردند آنگاه برای  
 کدام ایشان ازین فرق براق و سحر و تاج حاضر کردند و از برای حضرت مقدس نبوی  
 صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب از نور آورده بر فرق همایون سلطان انور جان نهند و بنا  
 از حریر خضر از بدن مبارکش پوشانند و هفتاد هزار علم و هفتاد هزار لوا پیش آن سرور برند  
 پس آن سرور لوا احمد بدست مبارک شاه مردان مرتضی علی کرم الله وجهه داده افواج و اهل  
 و ابواب مذکور را در سبزه لوی احمد در آورده هر که طریقه متابعت سنت محمدی صلی الله علیه  
 و آله و سلم سلوک داشته همراه آن سرور عالم کجیات عدن ترویل نماید اللهم اوزقنا  
 متابعت هذا السید الایمن و النور المبین علیه الصلوة و السلام الی یوم الدین و وجهه  
 لوی احمد در تفسیر بحر العلوم و در بعضی از کتب تذکره چنین بنظر در آمده که چون آدم علیه  
 در وقت در آمدن روح ببدن خطمه نمود و در جواب احمد که بر حکم ربک سبقت حتی  
 غرضی بشنود و در آن حین نور محمدی در حین همین آدم متحرک بود گویند در حین عطی از وی  
 آوازی آمد چنانچه مرادید باین آدم گفت الهی این آواز چیست خطاب آمد نور فرزند  
 محمد نبی آخر زمان آدم را تمنای مشاهده نور محمدی شد و این آرزو در دل وی مشتعل گشت  
 آن نور آرزوی او انتقال داده بر آن گشت مشغول شد و آرزو کرد آید آدم علیه السلام آن گشت  
 مستحبه بر آورده بشهادتین مبادرت نمود و این سنت میان اولاد تا قیامت گذاشت و گفت  
 مهر و محبتش بر صحیفه دل بر قوم صدق و ایقان بنکاشت و از برکت انتقال آن نور بزمین آدم  
 علیه السلام بمن و برکت و خیر و سعادت قرین بزمین آمده و اولاد وی که جانب بزمین متکلم بودند

سعادت مند و بلبقب اصحاب الیهین از جنب گذشته و آنچه در شمال آدم بودند از این اسعاد و از آن  
 محروم مانند القصد چون آدم جمال محمدی در آینه منجیه دید خطاب آمد که ای آدم هرگز از زندگی از  
 غیب بظهور آید بدیه با و از زالی دارد اکنون بدیه تو باین فرزند از جنبند خواهد بود گفت خداوند  
 از لطایف و عوالمی که از خزانه کرم بمن مرحمت فرموده همین کلمه ای که است که بر زبان اجرا  
 کرده اجراء ثواب آن حمد باین لوا از دیده بخواهد ای محمد موسوم کرد اینده بسید عالم اختصا  
 فرمود بیوت پرست که آن لوا بسلاجل باشد با قبهای نور او بخت دهر چه حوران با جان  
 شست و دست هر یک براتی و در آن براتها تعیین از و اج ایشان نموده و حوران در  
 آن جناب منتظر از و اج خود می باشند تا هر که ام قرین خود را در میان خلایق عوصات  
 بیند دست نیاز دراز کرده نامزد خود را با کرام و اعزاز تمام بر تخت ناز کشد بعد از آن  
 فرمان شود تا آن علم را بردارند چون ملایک از محل آن عاجز آیند خوشبختانه فرماید این اسد الله  
 یعنی شیر حضرت ماعلی بن ابی طالب کجا است امیر المؤمنین حاضر شده و آن لوا را چون  
 بر دست گرفته از پهل صراط بگذارند و بروایتی خوشبختانه با وی از نسایم جنت بوخته تا  
 علی عالی عالم را با لوا می حمد بر داشته بفضاء جنت فرود آرد و آن علم در آن روز بر شاه  
 مردان بر شمالی ناجی باشد و اولیا در آن علم بر شمال جواهر زوایا هر در تاج **میت**  
 لوا می حمد به بین بر سرش روز قیام بین تاج سلیمان و مرغ بر سر او و تا آن لوا در عرصه  
 قیام بود اهل دوزخ را در عذاب تکلیفی باشد و چون از صحای عوصات بوضه جنات برند  
 عذاب بر دوزخیان صعب گردد و اطباق جنم را بطریق سازند آن هنگام خلایق قدر  
 ترک لوا ای که بشناسند و بتائش او اقدام نمایند **میت** هم در معارج البرة

ذکر تطهیر بیت الحرام از انجاس اصرام و از جاس از لام با اهتمام سید الانام علیه الصلوة و السلام  
 چنین می آرد که مشای کتب سیر مملو و مشحونست ازین خبر شرکان سب و شصت بت در  
 اطراف نواحی کعبه نصب کرده بودند و ابلیس اقدام آن بتان برصاص و زرین استوار کرده بود  
 آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم نیزه یا چوبی که در دست مبارک داشت بتان اشاره  
 و میفرمود **فَلْجَاءَ بِالْحَقِّ وَصَايَبُذَى الْبَاطِلِ وَمَا يُعِدُّنَ بَنَانِ يَجْرُسِينِ**  
 چوب در می افتاوند تا آنکه پایهای ایشان برصاص استوار بود همچنن برت که در خانه  
 شرکان بود آرزو همه برود و اقامت رسید المسلمین با پیر المؤمنین اشاره تا اوصاف فایده  
 شکست و برویتی اساف بر صفا منسوب بود و نایله بر مرده گویند اصل آن دوت یکی اساف  
 عمر بوده مردی بود از جرهم و دیگری نایله تب سبیل هم از قبیل جرهم هر دو در خانه کعبه  
 کردند خدای عزوجل ایشان را مسح کرد و ایند که سنگ شدند و قریش از کمال جهالت و غلط  
 حماقت و ضلالت بر پرستیدن آن دوت مسوخ اشتغال نمودند و چون انصم که نایله نام  
 داشت شکسته شد از ورش یک زلی سیاه و برهنه بیرون آمد آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود اینست نایله و از عبد الله بن عباس منقول است که در آن روز آن سرور بروی برتی که اشاره  
 کرد بقفا در افتاد و بصحت رسیده که بتی چند در موضعی وضع کرده بودند که دست بانهای  
 چون مصطفی با مرتضی در کعبه در آمد امیر المؤمنین بعرض رسانید که یا رسول الله یا می مبارک  
 برکتی من نشو این بتان از کمال آنها بیند از آن سرور فرمود یا اخی ترا طاقت بار من نیست تو پای  
 بر دوش من نشو و باین امر اشتغال نمای امیر المؤمنین بوجب فرموده عمل نموده همیشه  
 قدم بر دوش برافزودین نهاد و بکم شکست کردن بت همچو فرق بکرا و نقل است در زمان

که پای مبارک امیر و دوش مترک آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم بود آن سرور رسید یا اخی  
 چگونه می یابی خود را گفت یا رسول الله چنان می بینم که حجب مرتفع شده و سر من بساق عرش  
 رسیده بر چه دست دراز میکنم اگر همه آسمانست بقضیه اقدار من آسانست فرمود یا اخی خوش  
 وقت تو که کار حق میکنی و جدا حال من که با حق میکشم و بروایتی گفت یا اخی رسیدی بدان  
 مطلوب تو بود **پیت** زهی نقش بائی که بر دوش احمد ز مهر نبوت مقدم نشیند آورد  
 اند که چون امیر المؤمنین بنان را بر زمین انداخته خود را از دوش مبارک بر زمین افکند **بسم**  
 آن سرور موجب تبسم رسید گفت یا رسول الله تبسم از برای آن بود که خود را از چنین جای بلند  
 انداختم و المی بمن ملحق نکشت فرمود یا اخی چگونه تو الم رسید که محمد ترا برداشته و جبرئیل فرود  
 آورده لطیفه گانه حق سبحانه و تعالی میگوید ای بنده من امروز بر دارنده تو منم حکما قال الله تعالی  
 و حللنا هم فی البر و البحر و فرود آورنده تو در شبست من باشم و ند خلوص نه حلا کر تیا که بر درنده  
 به بود و فرود آورنده جبرئیل هیچ شقعی علی رسید و جای که بر دارنده و فرود آورنده من باشم مهید و ارباش که هیچ محتسبی شو عابد بخواب  
**اولئك لهم الامن وهم صاهدون** و در این باب اهل اشارت نکته ای را در نموده اول  
 بر آمدن امیر المؤمنین بر دوش سید المرسلین که حکمت گفته اند حکمت اول آنکه نبوت راتوه  
 زیاده است از ولایت ولی بار بنی نتواند کشید آمانی بار ولی تواند بردشت چنانچه شمره ازین  
 معنی آن سرور بیان فرموده حکمت ثانیه آنکه آن سرور مدینه علم بود و امیر المؤمنین در آن قاعده  
 است که در رابشر بنشاند نه شهر را بر در حکمت ثالثه آنکه حق تعالی میفرماید **انک و ما**  
**لعبدون من دون الله** حطبت حتمم بمقتضای این فرمان بنان همیم و دوزخ دشت  
 افروز جنهم باشند و آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم را خاصیتی بود که دست حق برستش هر چه رسیدی

آتش را در وی تصرف نمودی چنانچه در بعضی روایات آمده که روزی بنیامه سیده الان طاهره  
 الزهرا علیها التحیه و الثناء تشریف ارزانی فرموده بود اتفاقاً فاطمه الزهرا مان در تنور بست  
 و از حرارت شرارت نارتن مبارک بجز گوشه رسولی مثال محمودان کرم بود آنسرور در امداد و اعانت  
 آنروز نذار چندی پس چهل موافقت نامانی چند بست مبارک در تنور بست هر نامی که فاطمه در تنور  
 بسته بود بچینه بآمد و هر کرده که آنسرور در تنور بسته بود خام بماند فاطمه انگشت نجرور، ندان  
 تفکر گرفته نخب نمود و ناهکت چیست جماعتی هین ناقصات العقل در شان ایشان است نامان  
 ایشان بچینه و نامان آن بچینه ایلم مثل ابیت عندی خام مشکل واقعه ایست آنچه خام بزرگچینه  
 و آنچه بزرگ خام آنسرور بود ای نوردیده عجب مدار که اینهم کمال معجزه ماست که آن کرده نامان  
 شرف مساس دست مایافته هر چه دست ما نزار بساید آتش بر آن کار کند و شاهد دیگر بر صدق  
 ایند عامرزه ابودره است رضی الله عنه که دست مبارک آنسرور بکنوبت باور سیده بود و هر بار که  
 شرف کشتی آتش افروختی آزار آتش نهادی چه گماهی بی سوختی و سفزه سفید و پاک از آتش بر چون  
 آمدی که ذالک اینچایر اگر بر دو شش امیر المؤمنین بر آمده بست مبارک خود بناز انداختی  
 البته از آتش دوزخ مصون و محفوظ ماندی و فرمان اکتف و ما تعبدون من دون الله  
 حطبت جهنم نافه نکشتی و نکته درین باب آنست نامانی که بست محمد مصطفی بکبار میر آتش درو  
 تصرف نداد و دل بنده مومن که مدت پنجاه یا شصت سال در قبضه قدرت الهی منقلب است که  
 المؤمن بین اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء و اگر آتش دوزخ  
 و از ناز فراق محفوظ ماند چه عجب اشاره دوم آنکه کاخران ستم بت را در خانه کعبه نهادند و چون  
 شرف اصف و این قطعه را پتی داشت شمانه نشد دل بنده مومن که تشریف کنجائی و لکن بیغنی قلب

عدی المؤمن بافته اگر بصیبتی جدیدی گمانه نشود به عجب اشاره نمود آید که سینه و شانه است  
 که برآمده بودند اضافت او را از حق سبحانه و تعالی انداختند اینجا که در هر سینه روزی سینه است  
 انظر اول شانه خود را تقویت داد و باست چگونه اضافت او را سینه را ساقی کرد و در حق تعالی  
 بشناورده اند آرزوی که موسی علیه السلام برود با مسکن اینه مدتی پیشتر پیشتر بر رفت و این  
 و عقب سی را سیل در میان ایشان از بزرگت مقدمه ساقی با این نمود و موسی را نام  
 قوم ز کرد آنه لایک پنجاه شات است که چون روز قیامت شود در جنت است رسالت  
 جل و خلاصت در رسد که اینچنین بود و گفته بودی سر طری ایست منی بنمونه بیرون  
 موسی الا انک لانتی لعی می آنسود که بگوید علی خداوند فرماید که چون مت زار در با می آنسود  
 باید انداختن تو و علی یک کدام مقدمه و دیگری ساقی شود و است از در میان او پیش جان  
 در میان آتش زمره آن نباشد که یکوی بر اندام است **سوره** **مشرق** **سوره** **سوره**  
 و سبعیات ابو نصر سیدانی و روضه الاحساب و غیره السیر در روضه الصفا و معارج النبوة  
 مسطور است که در مقدمات هجرت علمای فن سیر حسین آورده اند که چون جماعی سران آن  
 باشقاوه طین در دارالندوة مشاورت در باب آنسود نمود همه قتل فرمودند و در حق تعالی  
 عم و پیمان بستند فدای تو ای حبیب خود را از مکر انسان خیره دار کرده اند مگر این از باطل است  
 خدایچه فرمود **مَكْرًا وَمَكْرًا أَلْفَلَقَ اللَّهُ وَخَيْرٌ لِّلْمُتَّقِينَ** و جبریل فرستاد و باوقالی که در حق  
 بخش آن کرده می شکوه گذشته بود یک پاک آنسود عرض نمود و این آیه خواند که **وَقُلْ دَبَّ**  
**أَوْخِلْنِي مَدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مَخْرَجَ صَادِقٍ** و **اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا**  
**تَقْبِلَ** و تمهید لغت را بتفصیل بیان نموده گفت زمان چنان است که شب در مضجع خود است

تمانی و روز دیگر تهیه اسباب سفر کرده بدین سکنه توجه فرمای المقصود چون شب شد رؤی  
 ویش مثل ابو جبریل و ابولعب و ابی بن خلف و جمعی دیگر از اشیقا بر در ساری حضرت مصطفی  
 توری که قرار داده بودند جمع آمده اشطار سپردند که چون آن سرور در خواب شود آن لغو نان بختل  
 در طراک او پروازند ابولعب گفت امشب او را تا صبح نگاه میداریم که بنویسد شمس معلوم شود که  
 ما و راهبیت اجتماعی گشته ایم آنحضرت بر حال رباب ضلال اطلع بادش امیر المؤمنین را  
 فرمود یا اخی مرا اذن هجرت بدین دادند و فرودان تجیر سفر می نمایم و داعی که مردم را نزد من است  
 بومی سپارم که بصاحبانش ساده خود را زود بدین رساننی و امشب شرکان قصد قتل من دارند  
 پند بسز پوشیده در خوابگاه من تخیه کن انشاء الله صبح گروهی تونخواهید رسید امیر فریاد  
 بان تخیه کرده نفس خود را فدای ذات مقدس آن سرور گردانید و نبوت رسیده در آن شب که  
 امیر المؤمنین بر فراش خاص رسید المرسلین تخیه نمود حق سبحانه جبرئیل و میکائیل را وحی فرمود  
 که من در میان شما عقد موافقات بسته عمری در از ترار عمر دیگری ساختم کدام یکی از شما حیات  
 زیاد در خود بر حیات خویش میگزیند هر یک از آن دو نوشته مقرب گفت من حیات خود  
 دوست میدارم و زندگانی دیگر را بر زندگانی خود اختیار نمیکنم و حی آمد که چرا مثل علی نمی شوید که  
 چون میان او و محمد عقد موافقات بسته ام او جان خود را و قایه نفس گریانه محمد ساخته حیات  
 محمد را بر حیات خود اختیار نموده باید که ازین طارم خضر الحظ غمنا بر وید و علی از شر اعدا نگاه  
 دارد ایشان هر دو لغو مان سلطان چون از سقف نیلگون در پرواز آمده بوضع ربع سکون  
 زول فرموده جبرئیل بر سر بالین و میکائیل جانب پای امیر المؤمنین ایستاده جبرئیل میگفت  
 لک یا علی یعنی کبیت مثل تو امی علی که مهابات کرد حق تعالی توبر طراک ملار اعلی است

بر آنکه بر خدا راه نفس بر بندد ملک ز عرش بفرمان او کمر بندد بعد از آن در شان امیر المؤمنین آیت  
 کریمه **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ**  
 نازل شد امیر المؤمنین نیز در این باب انجیدیت فرمود **عَرَبِيٌّ** وَقَبِيَّتِ نَفْسِي خَيْرٌ  
 مِنْ وَطَنِ الْحَصَى وَمَنْ خَافَهُ بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ وَبِالْحَجْرِ رَسُولَ اللَّهِ  
 خَافَ أَنْ يَمْكُرُوا بِهِ فَجِيذٌ وَالطَّرِيقُ لِلْأَمَلِ مِنَ الْمَكْرِ وَبَاتَ رَسُولُ اللَّهِ فِي الْغَارِ آمِنًا  
 مَوْلَى فِي حِفْظِ اللَّهِ وَنِي سَبْرٍ وَبِتِ أَرْعَاهُمْ وَمَا يَشْتَوِي فَقَدْ وَطِبَتْ  
 نَفْسِي عَلَى الْقَتْلِ وَالْإِسْرِ **مَعْنَى** بَيْتِ أَدْنَى مَعْنَى كَرَمِ نَفْسِ خُودِ بَهْتَرِينَ كَسِي كَسَنَكَ سَبْرًا  
 یعنی بشت که خود و بهترین کسی که طواف کرده خانه کعبه حجر الاسود را **مَعْنَى** بَيْتِ ذَوْمِ بَعِيرِ خُودِ  
 در از این که بگردند با و پس نجات داد خداوند بزرگی از فکر **مَعْنَى** بَيْتِ تَبْوَمِ شَبَّ كَرَمِ رَسُولِ  
 غار و بی هم در ترس نگاه داشته شد در حفظ دست خدا **مَعْنَى** بَيْتِ تَبَارَمِ وَشَبَّ كَرَمِ  
 من ای که نگاه دارم آن شرکان را و ثابت نداشتند مرا پس تحقیق بچیدم من نفس خود را بر قتل و اسیر  
 و در جمع کتب سیر آورده اند که چون امیر المؤمنین بر سر سید المرسلین نکیه کرد و آن سرور از خانه بیرون رفت  
 از اول سوره یاسین تا فاغشیناهم فهم لا یبصرون خوانده شد خاکی بر کف مبارک  
 بر سر آن مقهوران لعین پاشید و گویند کردی از آن خاک بر سر هر باد پمانی که نشست در جنگ بدر  
 با تش دوزخ در پوست و آن سرور سلامت از ایشان بگذشت بعد از آن شخصی بروایتی الیسین بگفت  
 شد پسید که شما پنجاه برای چکار فرماهم آمده اید و ایشان کرامی برید ایشان گفتند شرط محمدیم گفت  
 بخدا سوگند که محمد از خانه بیرون آمده و بر سر شما خاک ریخته رفت ایشان دست بمفارق خود زده و  
 خود خاک آلوده یا هشد پس از شکاف در نگاه کردند دیدند شخصی در خواب گاه آن سرور خفته گفتند انیک



محمد خفته چون بزم دست بر و قدم در خانه نهادند امیر المؤمنین از جای خود برخاست چون دانستند  
 که محمد الرسول الله از اینجاریفته از امیر پرسیدند محمد کجاست گفت مرا بجای فطت موکل نکرده اند چه در آنجا  
 شما بگویند ایند که تمام شب در طلب او بسر برده اید مشرکان منفعیل شده زمانی امیر را مجوس داشتند  
 و آخر با شارت ابولب دست تعرض از او کوتاه کردند **مؤلف گوید** اگر چه قصه مذکوره در  
 آیات و در بیان آیه کریمه **وَمَنْ يَشِرْ نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ** مطرور شده اما چون در  
 مذکوره بر سبیل تفصیل ایراد یافته بود بنا بر این مکرر نوشته شد **منقبت در سبیل التبعید**  
 و مناقب خطیب و کشف الغم و معارج النبوه و روضه الاحباب و حیب السیر مطرور است که آنست  
 الله علیه و آله و سلم در سال اول از هجرت میان ارباب و قار و سکنه از امالی مکه و مدینه عقد خوانست  
 منعقد گردانید پس پنج نفر از مهاجران مکه و حبش و پنج نفر از انصار مدینه و بردایت دیگر از هر دو  
 پنجاه مرد بامر تعیین آنست و سلسله مواخات محکم گردانیدند از آنجمله سلمان فارسی با ابودردا و  
 صدیق با خارجه زید انصاری و عسمر بن الخطاب با عیسان بن مالک عثمان بن عفان با اوس بن  
 ثابت و ابوعبیده جراح با سعد معاذ و زبیر بن عوام با سلمه بن سلامه و طلحه بن عبید الله با کعب  
 مالک و عبد الرحمن عوف با سعد الزبیر و معتب بن عمر با ابویوب انصاری و ابوخدیجه بن عتب  
 با عیاد بن بشیر انصاری و غار با سر با ثابت بن قیس و عبد الله حنظل غاصم بن ثابت و ارقم بن ابی  
 با ابوطحیه انصاری علی بن ابی العباس در آن باب مکتوبی نوشته شد که با یکدیگر معاونت و مواسات نمایند  
 و از یکدیگر میراث برند و آن عقد از یکدیگر میراث میروند تا بعد از غزوه بدر آیه کریمه **اولوا الارحام**  
**اولی ببعضهم** کتاب الله نازل شد میراث بدون بعد مواخات منوخ شد و در شرح صحیح  
 بخاری نقل از عبید الله آورده که مواخات دیگر سواي این مواخات بود میان مهاجران پیش از آنکه

انصار و زمره اصحاب در آیند و حاکم ابو عبد الله شاپوری نیز در این باب حدیثی روایت بن عمر رضی الله  
 عنه آورده که آن سرور عقده مواخاتت میان ابوبکر و عمر و میان طلحه و زبیر و میان عثمان بن عفان و  
 عبد الرحمن عوف پس امیر المؤمنین علی گفت یا رسول الله میان آنها عقده برادری بستی و مرا هیچ برادر یعنی  
 هر دوی برادر من گیت آن سرور صلی الله علیه و آله بستم فرمود انا اخوك یعنی من برادر تو ام و بروایتی  
 گفته است انت اخي في الدنيا والاخرة یعنی تو برادر منی در دنیا و آخرت القصة آنجا نماند که مذکور شد  
 از جمله مواجرت رضی الله عنهم پس معلوم شد که در عقده مواخاتت و دوستی امیر را آن سرور برادر خود خواند  
**بیت** بلی ز ما در دهرش ترا و طفل نظیر کسی که همسوی هم بود برادر او مشتق است  
 در مودات و روضه الاجساب و روضه انفا و صیب التیسیر و معارج النبوة مسطور است که علمای  
 و اخبار پسین آورده اند که در او آخر ذی القعدة سال پنجم از هجرت آن سرور را واقع شد که حج بکند  
 چون استماع نمود که مشرکان بر رسم جاهلیت در موسم حج بکعبه آمده و برهنه طواف خانه می نمایند  
 از کراهت اختلاف با ایشان آنوقت را موقوف کرده ابوبکر صدیق را با مارت سببه لغز اصرار  
 تعیین نمود فرمود که بگرد و خدایق را مناسک حج بیاموزد و از او ایل سوره برات تا چهل آیه  
 بر مردم بخواند چون ابوبکر از ذوالخليفة احرام بسته روان گشت مفارن این حال جبرئیل علیه السلام  
 آمده پیغام حضرت رب العزة جل و علا رسانید که بچکس تسلیع رسالت و او ای پیغام نکند الا تو یا  
 و بروایتی مکر تو یا مردی که از تو باشد چون امیر المؤمنین از میان قوم بزایدنی قریب و قرابت من کل  
 الوجوه با آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم شرف اختصاص و تمکاد داشت آن سرور از کیفیت حال آگاه  
 گردانید فرمود که از عقب ابوبکر برو و سوره برات از وی گرفته در موسم حج بر مردم بخوان و این چهار  
 کلمه نیز بخلق برسان یکی آنکه بیشتر در نیاید مگر کسی که بجای اسلام متحلی بود و دوم آنکه هیچ برهنه طواف

بعد نمایند سیوم آنکه بعد از امسال کسی از باب شرک و ضلال حج نکند و چهارم آنکه مشرکان و کفار  
 هر که عهد موقت با خدا و رسول داشته باشد تا انقضای آنوقت بر عهد خود ثابت باشد و اگر  
 او بوجع نبود تا چهار ماه در آن باشد و بعد انقضای این مدت اگر مسلمان شود خون و مال او  
 بدر باشد جابر انصاری گوید ما سیصد کس با ابوبکر رضی الله عنه پیرون آمدیم چون بوجع رسیدیم  
 و وقت نماز با مداد درآمد ابوبکر پیش رفت که امامت کند هنوز نماز شروع کرده بود که آواز نغمه  
 خاصه آنسرور بگوشش رسید توقف نموده گفت این آواز نغمه رسول الله است گویا ما مو شده  
 که حج بگذارد توقف نماید تا بگذشت نماز بگذاریم در این اثنا امیر المؤمنین علی بر شتر آنسرور سوار  
 رسید ابوبکر از امیر المؤمنین پرسید آمد با ما مور امیر گفت حکم واجب الاذعان چنین  
 شده که سوره برات را بمن و همی که بر خلق خوانم و این کلمات رابعه را بسمع مردم رسانم ابوبکر ایستاد  
 بیانات را تسلیم نموده عقب امیر نماز گذارد بعد از آن امیر المؤمنین بر خواسته او ایل سوره  
 برات را تا چهل آیه بر مردم خوانده کلمات رابعه را با ایشان رسانید و در هر موقعی از موقع  
 حج خطبه خواند و احکام بیان فرمود با آنچه مامور شده بود قیام نمود آورده اند که چون امیر  
 کلمات رابعه را بسمع مردم رسانید یکی از آن میان آواز داد که اگر بریده نشدی آنچه میان ما و سپر غم  
 سو کند بر آینه ابتدا میگردم با تو شمشیر امیر گفت اگر نه بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم دشوار آمدی  
 که مرا فرموده هیچ نکوبی تا باز آئی بر آینه بر گشتن تو اقدام مینموم میگویند چون امیر بگردد  
 بر کشیده گفت بخدا سو کند که هیچکس بر منبه طواف نکند مگر آنکه او را به تیغ نادیب کنم و یا جامه  
 که با و سوزن کشیده باشد المقصود چون امیر از قضا با ذراعت یافته مراجعت نمود ابوبکر با آنسرور  
 یا رسول الله از من چه صاوت شد که از قرات سوره برات منع فرمودی آنسرور فرمود ای ابوبکر هیچ کاری

از تو بوقوع نیامده و منقصتی بحال تو راه نیافته تو صاحب منی در غار ماجریل آمده گفت فرمان  
 الهی چنین است که اداء این کار نماید الا تو یا کسی که از تو باشد **منقصت** بود صحیح بود  
 مشکوه از ابن عباس و در سند حسن و صحیح شافعی و تواتر السعد و از ابن عباس و زید بن اسلم  
 و بر این غارب مرویت که گفتند چند کس از اصحاب رسول در مسجد در غم پایز کرده بودند و  
 فرمود به بندیداندر کار بغیر و علی بن ابی طالب پس بعضی از مردم در این در باب سخنان گفتند  
 که هیچ اشرف از من نومی رسید بر پای خاک و خم و سبای باری تعالی گفته فرمود اما بعد  
 که من بستان این ابواب مرگم بغیر از باب علی بن ابی طالب در این باب سخن گفته و گفته که من  
 و کشادم تا به ننگامی که آن مامور شدم فروکشایش از دور و بگردید بغیر علی که غریب  
 بکل بر آوردند **منقصت** و در سند احمد بن حنبل از ابن عمر مرویت که گفت بدست  
 علی بن فضیلت داده شد که اگر یکی از آن فضایل مرا باشد دوست ز راست نزد من از شران  
 موشی یکی آنکه رسول رسول را بوسی داد و دویم آنکه جای داد او را در مسجد که حلال نیست مراد آن  
 آنچه حلال است مراد یعنی رسول با و در خصت داده که جنب در مسجد و دوستیم آنکه روز چهارم  
 با و عطا نمود **مؤلف** گوید نقل مذکور در مسواعتی مخرجه از عمر بن الخطاب نیز منقول است  
**منقصت** در روضه الاحباب <sup>فی فضیله</sup> السیر و معارج النبوة مطبوع است که این  
 الله آورده اند که در سال هجرت آنسرور را صلی الله علیه و آله وسلم بانصاری بجان  
 مصالحتی واقف شد منقول است که چون مکتوبی دستاورد ایشان با سلام دعوت نمود و اجابت  
 بعد از مشوره چهارده کس از رؤسا قوم خود اختیار کرده بدین دستاوردند که احوال آنسرور تحقیق  
 نموده خبر باصحاب خود رسانند و مقدم آن وقت مروی بود از بنی کندیه نامیش المسیح و نقیض

و مردی دیگر نامش ابوم و لقبش سید بود و آن عاقب امیر و صاحب رای اهل بحران و سید صاحب  
 قبیل در ایشان بود مردی از پسر ابوالحارث بن علقمه که دانشمند و صاحب مدارس آن طایفه بود  
 باقی از اعیان و مشایخ قوم خود بودند و این ابوالحارث برادری داشت نام او کرز بن علقمه او نیز از  
 جمله آن چهارده نفر بود در اثنای راه اشتر ابوالحارث برود آمد کرز گفت برود آید انحر که بعد  
 ازین مابعدی آنسرور استغفر الله ابوالحارث گفت بلکه تو برود آئی کرز گفت ای برادر چرا چنین  
 گفت بخدا سوگند محمد تحقیق خاتم انبیاست و ما اشراف طایفه اشیم برودیم کرز گفت چون حال این  
 سوال است چرا قبول و پیش نینکنی گفت موافقت با محمد استمگم گفت قومت اگر اینصورت از  
 ما بظهور آید اعتبار ما کثاری نماند و آنچه با داده اند از نفایس امتعه و کرایم اموال باستانند از  
 استماع این سخن محبت اسلام و ردول کرز پیدا شد و شتر تجلیل تمام رانده چون سعادت مصفا  
 آنسرور رسید ایمان بر سالتش آورده کلمه عرض نمود منقول است که چون بدینه رسیدند جا  
 راه را دور ساخته علمای ابریشمی پوشیده و انگشترهای طلا در دست کرده بسی مدتی  
 مظهر و آمده سلام کردند آنسرور جواب سلام ناواده از ایشان اعراض فرمود هر چند تکلم نموده  
 جواب نشنیدند نگاه از مسجد بیرون آمده عثمان بن عفان و عبدالرحمن عوف را بنا بر سابقه معرفتی  
 که داشتند پیدا کرده گفتند پسر شما با مکتوبی نوشته دعوت نمود چون آمده بخت و سلام بفرستیم  
 رسانیدیم جواب نشنیدیم و هر چند سخن کردیم بجز سکوت چیزی ندیدیم اکنون مصلحت صحبت با  
 کردیم با توقف کنیم عثمان و عبدالرحمن هر چند فکر کردند جواب انکروه نیافتند امیر المؤمنین علی  
 نیز در آن مجلس حاضر بود عثمان و عبدالرحمن گفتند یا ابا الحسن رای جهان آرای تو در این باب  
 فرمود رای من آنست که جامعای ابریشمی و انگشترهای زرین از خود دور کنند و جامعای معارف در بر

کرده بجالس همایون آنسرور در آید انقوم بفرموده امیر المومنین عمل نموده سلام کردند آنسرور جواب  
 ایشان باز داده فرمود سوگند بآنکه برابرستی بخلق دستاورد که چون اجتماعت نسبت اول پیشین  
 آمدند شیطان با ایشان بود از آنجست جواب سلام باز ندادم و بمکالمه زبان نیکشادم بعد از آن  
 ایشان را با سلام و عوت فرمود ابا نموده در انکار و عمار افزوده سوال در باره عیسی کردند آن  
 سرور جواب داد بنده خیر خدای بود اسقف انکرده پرسید هیچ میدانی عیسی را پدری بود فرمود  
 گفت پس چگونه او بنده و مخلوق فرمود امروز جواب این سخن نیکویم اقامت کنسید تا جواب سوال  
 خود بشنوید روز دیگر حق سبحانه این آیه کریمه فرستاد ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم  
 من امره ثم قال له کن فیکون الحق من ویک فلا تکلون من المصترین من جاجه  
 ف من بعد ما جانتک من العلم نقل قالوا ندع ابناؤنا و ابناؤکم و لساننا  
 و لسانکم و انفسنا و انفسکم ثم نبهنا فجعل لعنة الله علی الکاذبین  
 آنسرور ایشان را طلیعه آیات مژگه خواند بضمون آیه کریمه اقرار نموده بر اعتقاد خود مصر بودند  
 آنسرور فرمود اگر باور نمیدارید بیایید تا با یکدیگر میسریم یعنی دعا کنیم در شان یکدیگر  
 کردانیم لعنت خدای بر دروغ گوینان گفتند امروز ما را عملت ده تا درین باب تا مل کرده فردا  
 بمباهله نایم رفته با عاقب که رئیس ایشان بود گفتند رای تو در این باب چیست گفت ای گروه نصیر  
 بخدا سوگند شما تحقیق به ایند که محمد مرسل است و در این باب عیسی دلیل ظاهر آورده و بمباهله با وی میکند  
 و الله پیش قومی با پیغمبر مباهله نکرد که بعد از ان نسبته باشد بهترین است که با وی مصالحه نموده خیر  
 قبول کنسید و بد یا خود باز کردید روز دیگر ضح که صباغان قدرت ز زبان آفتاب در پوسته  
 سیاه کون فلک بوسلون ریختند و ند بهمان حکمت بر این صوغه لاجوردی بگر ز بر جدی نظر

از ذیبا احمر خورشید انور شمشید در چهره منور قرص آفتاب برانجمنند آنسر در از حجره مبارک خود  
در آمده دست امام حسن پیک دست گرفته و امام حسین رو بغل جا داده دستید النساء فاطمه  
وسلطان الاولیاء علی مرتضی چون زهره دماه در لبی آن آفتاب فلک سمات پناه روان گشته  
و آنسر مد با اولاد اجماع خود میفرمود چون من دعا کنم شما این گویند گروه نصاری چون این  
شیخ تن را دیده حدیث دعا و این شنیدند رسیدند ابو الحارث که دشمند ایشان بود گفت  
ای یاران بدرستی که رومی چند می پسندم که اگر از حق سبحانه در خواهند که راه را از جامی خود بر  
گردانند زینهار مباد نکشید که بر روی زمین هیچ نعلی نخواهد ماند گفتند یا ابوالقاسم ما با تو  
نمیکنیم فرمود مسلمان شوید گفتند این کار از ما نیاید فرمود پس محاربه را آماده شوید گفتند ما را  
ملاقات متفاوت و قوت محاربه عرب نیست لیکن مصالحه میکنم با تو بر اینم سوال که هر سال دو هزار  
هزار در راه سفر و هزار در راه حرب بدیم و بهای هر سکه چهل درم باشد و رسول تو که بدیار ما گذرد  
عده انداری کنیم بشرط آنکه ما را بدین مابگذاری و با ما محاربه ننمایی و بر وایتی گفتند سی سببی  
شتر و سی زره و سی نیزه بدیم بعد از آن صلح نامه در این باب نوشته و گواهی جمع از صحابه  
رضی الله عنهم را نخواست کرده بان کرده دانند **مؤلف** گوید اگر چه در باب آیات بیان  
آیه سبأله مسطور گشته اما چون در کتب بسبیل تفصیل ایراد یافته بود مکرر نوشته شد **مشقت**  
در وسبیل المتعبدين و مناقب خوارزمی از عبد القدر بن مسعود رضی الله عنه روایت که گفت  
روزی در سفر حجه الوداع رسول بسوی صحرا آمد و من در خدمت بودم دیدم که آه سرد کشیدم  
ای محبوب رب العالمین چرا آه سرد میکشی فرمود این مسعود خبر کرد بن رسانید و می پسندم که است  
من در فضیلت می افتد گفتیم یا شفیع المذنبین کسی را خلیفه خود میکنی فرمود که خلیفه کنم گفتیم که

آنسر در بیع نخفت و باز آه سر و کشید گفتیم عمر را خلیفه بکن آنسر و باز آه سر و کشید نوبت سوم  
 گفتیم یاسید المرسلین رضی الله عنیه بکن از سر تفج گفت ده شاهی که این کار کشید و هر گاه او  
 نماید تمام خود کنیم بیدانم قبول نماید بخدا سو کند اگر شما این کار میکردید البته شما را بخت و صل  
 میکردم **مشقه** هم در وسیله المتعبدين و مناقب خطیب خوارزمی از ام المؤمنین ع  
 حدیقه رضی الله عنهما روایت که گفت چون وقت فوت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در پی  
 شد فرمود **ادعوا الی جیبی** یعنی بخوانید برای من دست م امین ابو بکر را خواندم رسول  
 برداشته بسوی من و ابو بکر نظر کرده باز سر بر مالش نهاده فرمود **ادعوا الی جیبی** من عمر  
 خواندم بسوی وی نظر کرده باز سر بر مالش نهاده فرمود **ادعوا الی جیبی** من گفتیم و ای بر شما  
 ای مردمان علی بن ابی طالب را بطلبید که رسول غیر او را میخواهد چون رضی الله عنیه علی آمد آنرا با سینه خود  
 ساخته درون پیراهن گجائید چنانکه هر دو برادر از یک کربان سر بر کردند و همچنان با رضی  
 هم آغوش بود که روح پاکش بفرودس برین خزانه **مشقه** در صحیح ترمذی مشکوٰۃ و  
 مصابیح از جمیع بن عمر روایت که روزی همراه عمه خود بجانان عایشه رضی الله عنهما در آدم رسیدم  
 که یا ام المؤمنین **مَنْ كَانَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ** یعنی دوست ترین مردمان بسوی  
 رسول که بود گفت **فاطمه** فقلت **أینما أسألك عن الرجال** یعنی گفتیم از مردان می پرسیم  
 شوهر او **مؤلف** گوید مخشری در کتاب بیع الاربار آورده که بعد از سؤال و جواب مسطور  
 ام المؤمنین گفت چرا دوست ترین مردمان نباشد که پوسته روضه دار و شب بیدار بود و بخواب  
 که دیدم در حین وفات آب از دهن سرور کائنات در کف رضی الله عنیه جاری شد و او بیانش  
 آزار اوی گوید من گفتیم چون چنین بود ترا چه بر آن داشت که با وی حرب کردی ام المؤمنین چاره



بر رو کشیده بسیار گریست و گفت بر من مقدر بود **منقبت** در روضه الشهداء از ابن عباس  
 رضی الله عنهما روایت که روزی اصحاب از آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند یا شفیع المؤمنین  
 بنی خیر النبیین چه کلمات بود که آدم علیه السلام از زبان راند و میرکت آن حق سبحانه توبه  
 قبول کرد؟ **مسئله** آدم عن وید بحق محمد وعلی وفا طمه و **حسنین** این **تبت علی یعنی**  
 سوال کرد از حق سبحانه این که ای پروردگار من بحق بنی خیر تن توبه من قبول کن الله تعالی توبه آدم  
 قبول کرد **رباعی** بار ب محمد و علی و زهرایا رب بحسین و حسن و آل کز لطف بر آرحاتم درود  
 سزای منت خلق یا علی **لا علی منقبت** هم در مودات از ابی سالم روایت کن  
 از جابر انصاری رضی الله عنه پرسیدم که آنچه را از رسول فضایل علی معلوم شد با من بیان کن جابر  
 گفت امیر المؤمنین بعد از خیر النبیین بوجوب نفوس فرانی و احادیث حبیب سبحانی خیر  
 پس گفتم چه کوفی در حق امانکم بعضی عداوت او در دل داشتند گفت ایشان تحقیق کافرند  
 و دشمن ندارد علی را مگر کافر **منقبت** هم در مودات از ما ششم بن یزید منقول است  
 که گفت شنیدم از عبد الله بن مسعود که میگفت سند کردم بمقتاد سورة قران را از رسول صلی الله  
 علیه وآله وسلم و باقی از بهترین است گفتم بهترین امت کیت گفت علی بن ابی طالب  
**منقبت** هم در مودات و مناقب خطیب و بحران قب از علقمه بن قیس و از اسود  
 بن یزید منقول است که با ابویوب انصاری گفتم در زمانی که از جانب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
 میرفت که ای ابویوب تو شرف صحبت پیغمبر در یافته و با وجود این با بزرگان کلمه لا اله الا الله  
 یکی گفت ای علقمه از روزی من در خدمت رسول نشسته بودم و انس بن مالک ایستاده بود  
 در خانه شنید رسول گفت مرا انس را به پهن پس در کیت گفت عمار است فرمود بطلعت

آمد گفت ای غار زود باشد که در امت من ظاهر شود فساد و قبايح چنانکه بشمیر یکدیگر را بشنود  
 بعضی از ایشان بگفت روند و بعضی بدو رخ چون این واقعه معاینه کنی باید که مراقت علی رضی  
 بر چند تمام اهل عالم مخالفت او کنند بد رستی که علی بسبب کرد از راه راه راست و فرمان بر  
 واری منت و فرمان برداری من فرمان برداری خدایت **منقبت** هم در مودات برود  
 رافع خادم سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم مسطور است هر کس که حق امیر المؤمنین علی را  
 شناسد بد رستی که ازین سه حال بیرون نیست یا منافق است یا ولد الزنا یا مادرش در حاکم  
 حیض حاضر شده او را بوجود آورده **منقبت** هم در مودات از ابی و ایل منقول است که  
 از عبد الله عمر که پیشرو اصحاب کبار پیغمبر را بر این سوال که ابو بکر و عمر و عثمان و غیره و شمر و امیر المؤمنین را  
 در ایشان پس گفت مردی ای عبد الله مگر از اصحاب کبار نیست مرتضی علی که نیشماری او را گفت  
 مرتضی علی از اهل بیت پیغمبر است و قیاس کرده میشود با هیچ یکی از صحابه را با رسول خدا در مرتبه و  
 و بد رستی که خدا تعالی میفرماید لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعْنَاهُمْ ذُرِّيَّتَهُمُ الْآئِمَّةُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ  
 گردیدند همراه ساختن ایشان ذریات را پس فاطمه علیها السلام با رسول خدا است و مرتضی علی  
 نیز با رسول الله و رسول است **منقبت** هم در مودات از عبد الله بن احمد بن حنبل منقول  
 که گفت پرسیدم از پدر خود از بهترین صحابه گفت ابو بکر و عمر و عثمان پس خاموش شد گفتم ای  
 پدر چرا نام مرتضی علی را بر زبان نیاوردی گفت ای فرزند مرتضی علی بگویم آیه بساطه نفس پیغمبر است  
 وَبِجَمِّ آيَاتِهِ يَدْعُ اللَّهُ إِلَى اللَّهِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ رَسُولٌ بَاطِلٌ لَيْسَ بِرَسُولٍ وَمَنْ يُدْعِ إِلَى الْفِتْنِ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ  
 فعلى مولاه امیر مؤمنان است برابر میشود و هیچ یکی از صحابه با **منقبت** هم در کتابت  
 از امام محمد باقر رضوان الله علیه منقول است که گفت در مرض موت روزی سر مبارک رسول گنا

بزرگ امیر المؤمنین علی بود و مهاجر و انصار در منزل فوض سید المرسلین مجتمع بودند و در آن هنگام رو  
 بسوی امیر کرده فرمود یا اخی قبول میکنی وصیت مرا بچامی آوری و عده ای مرا میر گفت بلی یا رسول الله  
 و در پیشد چنانچه از کثرت رقت به پوشش کتید پس گفت رسول ای بلال سوار شمشیر و خود و زره  
 و اسب و ناقه و پارچه که در ایام فاقه رسکام عبادت بر شکم می بستم چون بلال بنموده قیام نمود  
 پس انگشتری را از انگشت خود بر آورده فرمود یا اخی این اسباب خاصه من بتو تعلق دارد و این  
 چیزی را در بند بجان خود که هیچکس بعد از من در این امور با تو مضایقه نباشد امیر المؤمنین آنچه را  
 بزرگ بر سر آوریده مالیده در حضور مهاجر و انصار بجان خود برد **منتهی** در سنه  
 بن حنبل از نافع علام ابن عمر رضی الله عنه روایت که گفت روزی از ابن عمر پرسیدم که بعد از  
 سوره کائنات خیر الناس کیست گفت کسی است که بر او حلال است آنچه بر پیغمبر حلال است و بر وی  
 حرام است آنچه بر پیغمبر حرام است گفتم آن کیست تو از کجا می شنوای از کجا بعد از آن استغفار کرده گفت  
 آنکس علی ابن ابی طالب است که پیغمبر بولب مسجد را بست و باب او را سد و ن ساخت و فرمود یا  
 دیگری را حلال نیست که در این مسجد جنب بیاید بخرد ترا و هر چه بر من واجب است بر او  
 فوضی و وارث منی و او را میکنی و ام و عده ای مرا در بستت من بدرجه شهادت میرسی **منتهی**  
 در صواعق محرقه مطهر است که روزی مرتضی علی و ابوبکر رضی الله عنهما بطواف مرقده مقدس از سر  
 صلی الله علیه و آله و سلم میرفتند امیر گفت تقدم انت یا ابا بکر یعنی پیش شو تو ای ابوبکر گفت  
 ابوبکر ما کنت اقدم و جعلت سمیعت و رسول الله يقول فیما علی منی و انما منی یعنی  
 چگونه پیش شوم اندر وی که شنیدم اندر رسول خدا که میگفت در شان او علی از من است و من از تویم  
**منتهی** هم در صواعق محرقه از شعبی روایت که گفت روزی در زمان

خلافت خود ابو بکر با جمعی نشسته بود که مرضی علی آمد ابو بکر استقبالش نموده گفت مَنْ اَوْلَادِ  
 اَنْ فَيَنْظُرَ اِلَى اَعْظَمِ النَّاسِ مَثَلَهُ وَاقْوَبِ قَوَائِمِهِ وَافْضَلِهِ حَالَةً عَنَّا بِرَسُولِ اللّٰهِ  
 فَلْيَنْظُرْ اِلَى هَذَا الطَّالِعِ **یعنی** هر کس خواهد نظر کند بسوی بزرگترین مردمان از روی مرتبه  
 نزدیکترین ایشان از روی نسبت و فاضلترین از روی حالت از ما بر رسول پس نظر کند بسوی  
 این که طالع شد یعنی مرضی علی **منقبت** هم در صواعق محرقه مسطور است که گفت عمر  
 رضی الله عنه عَلِيٌّ اَفْضَلُنَا **یعنی** مرضی علی فاضلتر از ما است **منقبت** هم در صواعق  
 محرقه و مشدک حاکم از ابن مسعود منقول است که گفت اقضى اهل المدينة علي و ارسدين  
 منقول است که گفت عمر بن الخطاب نَتَعَوَّذُ بِاللّٰهِ مِنْ مَعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا اَبُو حَسَنِ  
**یعنی** پناه ببریم بخدا از قضیه که نسبت بر او را ابو الحسن و هم از سعد روایت که گفت لَوْ لَكُنَّ  
 اَحَدًا مِّنَ الصَّحَابَةِ يَقُولُ سَلَوْنِي عَمَّا دُونَ الْعَرْشِ اِلَّا عَلِيٌّ **یعنی** بنویس  
 یکی از صحابه که بگوید سوال کنید از من سوای عرش مگر مرضی علی و از ام المومنین عایشه رضی  
 الله عنها منقول است که می گفت اِنَّ اَعْلَمَ مِنْ بَعْضِي بِالسُّنَّةِ **یعنی** بدستیکه مرضی علی  
 تر کسی است که باقی مانده است نسبت بنوی و گفت عبد الله عباس كَانَ لِعَلِيٍّ مَا شِئْتَ مِنْ  
 خَيْرٍ فِي قَاطِعِ فِي الْعِلْمِ وَكَانَ كَدُّ الْقَدَمِ فِي الْاِسْلَامِ وَالطَّهْرُ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَالفقه  
 فِي السُّنَّةِ وَالنَّجْدُ فِي الْحَرْبِ وَالْجُوْدُ فِي الْمَالِ **یعنی** بود مرضی علی چیزی که میخواست  
 از زندان برنده در عالم یعنی هر مسئله مشکلی را جواب میفرمود و بود مراد را سبقت در اسلام بود  
 خسر مراد را استبد کائنات و علم درست و دلیری در جنگ و بخشش در مال و در اوسط طریقی و  
 صواعق محرقه هم از ابن عباس منقول است که گفت كَانَتْ لِعَلِيٍّ ثَمَانِي عَشْرَ مَنَقِبَةٍ مَا كَانَتْ

**لَا حُدُودَ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ** یعنی بود علی مرتضی را همچو صفت که نبود و نیت می یکی از این است  
**منقبت** در بحر المعارف مسطور است که روزی رسول رب العالمین رو بسوی امیرالمؤمنین  
 کرده گریست امیر پر سید یا رسول الثقلین موجب گریه صیت آن سرور در اشای گریه فرمود یا اخی  
 گریه من از برای ضلالت امت است که بعضی تو در سینه ایشان قرار گرفته اکنون ظاهر یکدیگر شدند  
 مگر بعد از من و حال آنکه حق سبحانه ایشان را لعنت کرده و ازین معنی جبرئیل خبر داده است مرا که  
 فرق ضال در حق تو خطم کنند و با تو جنگ خواهند کرد و بتو اولاد تو انتمها خواهند رسانید و  
 هوال آل تو برین منوال خواهد بود تا ما و ای که یکی از اولاد تو محمد نام حاکم دوالی امت کرد و آنگاه  
 من و سایر خلائی بر محبت آل تو اجتماع نمایند و اعدای ایشان نکون بشوند و جهان شادمان گردند  
 و در آن زمان شهرت متغیر و مردم اندک شوند و فرح و سرور در میان مردم حاصل گردد پس آن سرور  
 خوشحال گردید پس آن سرور خوشحال شده فرمود ای گروه مؤمنان سعی موفور بجا آورید که بعضی علی را  
 در دای شهازار نگیرد و هر دو دست برداشته گفت خداوند آل علی است پیر از ایشان حسین را  
 و پاک ساز ایشان را و یا ایشان باشم و خوار کن ایشان را و منقطع مگردان نسل ایشان را تا بقیامت  
 قیامت و عزیز دار بعزت خود و حق را با ایشان دایره دار هر جا که باشند پیت سعدی اگر  
 عاشقی کنی و جوانی عشق محمد است و آل محمد و له سادات نور دیده و اشرف عالمند از  
 عزت محمد و از حرمت علی فردا طعام معده دوزخ بود ولی کار روز از محبتشان نیت منتهی  
 که خورده از ایشان صادر شود برنج نتوان شکست قیمت گوهر بجا می از بهر آنکه سید کونین  
 گفته است القائلون بئد و القائلون لی **منقبت** در بشائر المصطفی با سنان طویل از  
 آنکه معصومین علیهم السلام منقول است که روزی رسول صلی الله علیه و آله وسلم خندان بجانده

آمده گفت آمده ام که بشارت دهم تو را یا اخی بدان که در  
 امت العالمین من آوردم که حق سبحانه میفرماید بجهت بشارت  
 عاصی از این بشت اند بعد از استماع این مشروده امیر المؤمنین  
 گفت خداوند اکواه باش که من نیمه نیکو نیوار خود را بجهت  
 کوه گرفته گفتند ما نیمه نیکو نیوهای خود را بدوستان علی  
 سلم فرمودند از من کریم ز نیستید من نیز نیکو نیوهای  
 آمده گفت ای محمد حق سبحانه بود این بیت تو سلام میرسد  
 بدوستی که آمرزیدم و بخشیدم جمیع کنامان دوستان علی را  
 انعمای او باریدار خود **منقبت** در هدایت السقا  
 هر بیت که روزی سرور انبیاء محمد مصطفی در مسجد  
 اولیا علی رضی الله عنده فرمود هر کس خواهد بنکرده آوم را با  
 با چشمش و داود با خورش و موسی را با مناجاتش و ادریس را  
 با طاعتش هر آینه به پند برادر من علی را یکی از صحابه گفتند  
 آن سرور فرمود بلی و این را من از خود نیکو گویم بلکه حق سبحانه  
 برابر کرده است چنانکه آوم علیه السلام را گفت ان الله  
 اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عباده فا  
 و علی را گفت انما هدینا السبیل اما شا کراوا  
 انینا ملکا عظیما و علی را گفت اذا ریت

گفت و این کنند  
 شیره و می کنند  
 من شیره میکنند  
 العبدان میکنند  
 کان و میکنند  
 و داود میکنند  
 استجاب میکنند  
 و سینه میکنند  
 طهور میکنند  
 الصلوات میکنند  
 فصل میکنند  
 و در میان میکنند  
 ای را از این کنند  
 مندر میکنند  
 نگار و شکر میکنند  
 زمین ستم میکنند  
 البه و رو میکنند  
 ایشاه میکنند

گفت و ابراهیم الذی نوحی و عذرا کفت یوفون بالندرقیحافون یوما کان  
 شراً مستطیراً و اسما عیدرا کفت فلما استلما و تله للجبین و عذرا کفت و من التنا  
 من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و ایوب را کفت انا وجدنا صابراً العزم  
 العبدان اذ اب و عذرا کفت و جزاهم بما صبروا جنة و حریماً و موسی را کفت اینه  
 کان رسولاً نبیاً و عذرا کفت ایت الاکبر ان یشربون من کاسا کان مزاجها کافراً  
 و داود را کفت انا جعلناک خلیفتی فی الارض و عذرا کفت و یتخلفنهم کما  
 استخلف الذین من قبلهم و ادریس را کفت و رفعا اء مکانا علینا و عذرا کفت  
 و سندس خضراً یستبرق و حلوا اساور من فضة و سقاهم و هم ثابراً  
 طهوراً و عیسی را کفت اوصانی بالصلاة و الزکوة و عذرا کفت و الذین یقیمون  
 الصلاة و یؤتون الزکوة و هم و الیعون و من محمد م را کفت انا اعطیناک الکوش  
 فصل لربک و انحر و عذرا کفت عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تعجب  
 و در بیان او فرمود و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً اولاد  
 ای زانل بجز بزرگی که کر تو ابدرا علم کبریا کرد و جهان خاک شود بر دت نیت عجب مرد خرد  
 مندر زانکه خداوند جهان انچنان داد ترا عت بی فتها عت ذات تو اگر کلک فکر نقش  
 نگار و مثل برسا مر شود آن نقش با نوار مهر کاینه کرد و بجهان ارضیا چرخ چو پیش نظرت آورد  
 زمین همه تکین که بود مرزا هم تو شوی شیفته اش گاه دید هم تو بوعظیم بخری رجا مولوی  
 ایسر و مردان علی مستان سلامت میکنند  
 ای شاه دین شاه نجف از تو خف دیده ظرف  
 دی صفر میدان علی مستان سلامت میکنند  
 او دری و کعبه صدف مستان سلامت میکنند

ای دلبر و دلدار تو ای مونس و غم خوار تو  
 ای طالب و مطلوب ای مقصد و مقصود  
 ای قل تعالو اتاج تو و دشمنی معراج تو  
 ای نور پاک مصطفی یا مصطفی در یک عبا  
 ای میر و شاه مجتشم در دین و دنیا محترم  
 ای آر همه عصیان بری مردان عالم سری  
 اندر سمانت علی و اندر زمین نامت ولی  
 حازر غلامت میکنندستی ز جانت میکنند  
 ای باد صبح شکبوی سوی نجف آور نور و  
 آن نور اختر را بگو آن وی اسیر را بگو  
 مضاح و لهمارا بگو مصباح جانهارا بگو  
 باین و بازینون بگو با فل کفی و نون بگو  
 آن شیر یزدانرا بگو آن مرد میدانرا بگو  
 آن شمع ایمانرا بگو آن کبر عثمان را بگو  
 آن آیت الله را بگو آن قدرت الله را بگو  
 معشوق و عاشق را بگو انشا شاه صادق را بگو  
 با خواجه قنبر بگو با صاحب منبر بگو  
 با قاتل کفار کو با آن دل دلدار کو

ای محرم اسرار توستان سلام میکنند  
 ای عابد و معبود ماستان سلام میکنند  
 تاج شومار اتاج توستان سلام میکنند  
 ای مجتبی ای مرفعی ستان سلام میکنند  
 بجز سخاکان کرم ستان سلام میکنند  
 علم محمد زوری ستان سلام میکنند  
 در علم و دین تو کمالی ستان سلام میکنند  
 جاز را فدایت میکنند ستان سلام میکنند  
 بان امام دین بگو می ستان سلام میکنند  
 آن حی حید را بگو ستان سلام میکنند  
 آن حوض سفار را بگو ستان سلام میکنند  
 بالو لوی مکنون بگو ستان سلام میکنند  
 آن شاه مردانرا بگو ستان سلام میکنند  
 آن جمع قران را بگو ستان سلام میکنند  
 آن حجت الله را بگو ستان سلام میکنند  
 قران ناطق را بگو ستان سلام میکنند  
 با ساقی کوثر بگو ستان سلام میکنند  
 با حیدر گزار کو ستان سلام میکنند



با عارف تقدیر کو با آیت تطهیر کو  
 با زین دین عابد بگو با نور دین با قر بگو  
 بهم با تقی کو و تقی با سیدان مشقی  
 با میر دین طادی بگو با عسکر و محمدی بگو  
 ایشاه دین پرور علی مستان سلامت میکنند  
 ابر فرزا اولیا بدر الدجاء در دوسرا  
 شاهنشه پر و جوان دارنده کون و مکان  
 تلویح ز تو نگین ز تو آیین تلخیص هم ز تو  
 بان ای نسیم مشکبو سوی نجف آور تو رو  
 با قدوة اصحاب کو باز بده اجباب کو  
 با سرور ابرار کو با سراسر اسرار کو  
 با قائل کفار کو با نام انکار کو  
 با مبدء اسرار کو با مبدء آثار کو  
 با خازن حجت بگو با مخزن حکمت بگو  
 با رایت عزت بگو با آیت رحمت بگو  
 با حاکم عادل بگو با واصل کامل بگو  
 با قائل مقبول کو با قائل مفسول کو  
 با عارف و معروف کو با و اصف و موصوف کو

با شبر و شپیر کو مستان سلامت میکنند  
 با جعفر و صادق کو مستان سلامت میکنند  
 کما ایشاه تو نور حق مستان سلامت میکنند  
 با والی عهدی بگو مستان سلامت میکنند  
 ای ساقی کوثر علی مستان سلامت میکنند  
 ای جانشین مصطفی مستان سلامت میکنند  
 ای جان جهان جهان مستان سلامت میکنند  
 ای علامی علیین تو مستان سلامت میکنند  
 با ساقی کوثر بگو مستان سلامت میکنند  
 با قبله اقطاب کو مستان سلامت میکنند  
 با جدر گزار کو مستان سلامت میکنند  
 با سید مختار کو مستان سلامت میکنند  
 با زبده اظهار کو مستان سلامت میکنند  
 با معدن مهبت بگو مستان سلامت میکنند  
 با حاجی حرمت بگو مستان سلامت میکنند  
 با عالم عامل بگو مستان سلامت میکنند  
 با قائل مقبول کو مستان سلامت میکنند  
 با کاشف و مکتشف کو مستان سلامت میکنند